

سر سخن

کتابی که در دست دارید، جنگی از مقاله هاست که اگر چه ممکن است از منظر بیرونی ناهمگون بنماید. اما در باطن بین آن ها یگانگی و پیوندی دیالکتیکی وجود دارد. در این جنگ زنده ترین مقوله ها و مفهوم های اجتماعی و سیاسی معاصر از دید تاریخی و کاربرد کنونی اجتماعی شان به بررسی درآمده است. هر چند برخی از این مقوله ها و مفهوم ها به درازی تاریخ تمدن بشری پیشینه دارند، اما نیاز به تعریف و بازتعریف آن ها بنا بر برخورد منافع و اندیشه های متضاد و ضرورت باز بینی آن ها از خاستگاه نقد اجتماعی همیشه وجود دارد.

مقوله هایی چون دولت، دموکراسی، آزادی و عدالت مقوله هایی هستند که در تاریخ دیرپای اندیشه فلسفی و سیاسی و اجتماعی بشریت همواره موضوع بحث و گفتگو و نظریه پردازی بوده اند. در این جنگ تلاش به عمل آمده است که مقاله ها به ترتیبی گزیده و بخش بندی شود که در نهایت مقصود امروزی هر یک از این مقوله ها بنا بر نقد اجتماعی به روشنی بیان شود. مثلاً مقوله دولت حقوقی که در صدر بخش بندی مقاله ها قرار دارد، مسئله گرهی همه کشورهای جهان در زمینه فهم و دریافت از مفهوم این دولت در دنیای معاصر است.

دولت در روند کلی تاریخ بشریت در شکل ها و ویژگی های متفاوت رخ نموده است. اگر از ویژگی های معین آن ها در قاره ها و کشورهای مختلف جهان صرف نظر کنیم به خط های کلی ای دست می یابیم که می توان آن را از حیث سلسله مرتبه های تحول دولت در قالب دولت موروثی - اربابی، دولت مطلق گرای حقوقی، دولت لیبرالی حقوقی، دولت های تام گرای سوسیالیسم واقعاً موجود و دولت اجتماعی حقوقی طبقه بندی کرد. با این همه باید از آسان نگری پرهیز کرد و شکل های ویژه دولت در قاره ها و منطقه ها و کشورهای مشخص را در نظر داشت.

دولت موروثی - اربابی کهن ترین شکل دولت و دولت اجتماعی حقوقی کامل ترین آن تا عصر حاضر شناخته شده است. اگر صفت اربابی را در مفهومی وسیع تر در نظر گیریم و آن را منحصر به شکل بندی فئودالی ندانیم، آنگاه می توان زیر این نامواره دولت های باستانی را با همه شکل ها و ویژگی های متنوع آن گنجانند. با طلوع دولت مطلق گرای حقوقی، عصر به کلی جدیدی در تحول دولت آغاز می شود. در این دولت تبعه ها دیگر شخص هایی نیستند که مثل شیء های متعلق به حاکم به حساب آیند. تبعه ها آزادی نسبی می یابند و از طریق رابطه سیاسی با قدرت حاکم متحد می شوند. علی رغم چنین تفاوت بنیادی میان دولت مطلق گرای حقوقی با دولت موروثی - اربابی تنها تبعیت دولت از حقوق حرف را تمام نمی کند. زیرا همان طور که از نام دولت مطلق گرای حقوقی پیداست، تام گرایی و انحصار قدرت در این دولت کماکان باقی است و در اساس حاکم خود را به منزله قانون برتر بر جامعه تحمیل می کند. حتی با پایداری دولت لیبرالی حقوقی که جامعه و مسئله های مربوط به آن سیاسی می شود و شهروند و شهروندی قوام می یابد، فضای باز سیاسی، آزادی حزب ها و جمعیت ها و مشارکت مردم در قالب دموکراسی نمایندگی تأمین می گردد، مسئله سیاسی شدن حداکثر فضای تولید و توزیع ثروت ها به سود زحمتکشان همچنان لاینحل می ماند. از این رو گام دیگری نیاز بود که این مهم را به انجام رساند. شکل گیری دولت رفاه (نخستین شکل دولت اجتماعی حقوقی) به ویژه پس از جنگ دوم جهانی در بخش هایی از شمال اروپا به ویژه آلمان زیر تأثیر جنبش های نیرومند اجتماعی و کارگری و توانمندی جنبش سوسیال دموکراسی نوع جدیدی از دولت حقوقی را در تاریخ بشریت مطرح کرد که پارادگیم مناسبی برای ژرفش هر چه بیشتر توزیع قدرت به سود توده های زحمتکش جامعه در بطن جامعه مدنی دموکراتیزه شده به شمار می رود.

با فروپاشی دولت تام گرای شوروی و دولت های سوسیالیسم واقعاً موجود که با انحصار اعمال قهر قانونی (سیاسی)، انحصار رهبری فعالیت های اقتصادی و انحصار فعالیت فکری به محو آزادی های اساسی: آزادی اندیشه و گردهم آیی ها و مشارکت مردم در قدرت پرداختند، پرونده سامان گیری چنین دولت هایی در آزمون بسته شد و به اثبات رسید که نمی توان نهاد دموکراسی را با شعار رهایی اجتماعی پی ریزی کرد و بر این اساس آن طور که در قرن ۱۹ پیشنهاد شده بود، باید پارادگیم اجتماعی دموکراسی را مبنای کار قرار داد. دهه پایانی قرن ۲۰ می آموزد که دموکراسی اجتماعی لزوماً بدون دولت حقوقی برقرار نمی گردد و در نفس خود قادر به تضمین حقوق بشر و شهروند و دموکراسی نیست. از این رو، مسئله دولت اجتماعی

حقوقی را تنها باید در قلب مجموع مسئله های دموکراتیک پی کاوی کرد. بدون آن تفاوت میان دولت های حقوقی س دموکراتیک و غیر دموکراتیک متمایز نمی گردد.

بنابراین، جدولی که برای تمیز درجه تحول دولت ها ارائه شد جایگاه هر یک از آن ها را در سلسله مرتبه های تاریخی دولت نشان می دهد. هر اندازه تطبیق دولت های اروپا، آمریکا و کانادا، استرالیا، هند و ژاپن و برخی دیگر با جدول موصوف آسان است، وضعیت تطبیق در کشورهای آسیایی، آفریقایی و در محدوده هایی در آمریکای لاتین با دشواری روبروست. مخصوصاً در اکثریت قاطع کشورهای آسیایی و آفریقایی آمیزه ای از عنصرهای دولت مدرن لیبرالی و اجتماعی با عنصرهای دولت موروثی - اربابی و دولت مطلق گرای حقوقی وجود دارد که تمیز جایگاه واقعی آن ها در جدول پیش گفته دقت بسیار زیادی می طلبد.

از این رو، تنها وجود قانون اساسی مبتنی بر تفکیک قوه ها و شناسایی برخی حقوق فردی و شهروندی و نظیر آن در ساختار سیاسی این یا آن دولت نباید داوری درباره آن را مغشوش سازد. شمار مهمی از این دولت ها با چنین ممیزه هایی بین دولت موروثی - اربابی و دولت مطلق گرای حقوقی در نوسان اند و هنوز تا رسیدن به «نخستین فاز» دولت اجتماعی حقوقی بسیار فاصله دارند. این عقب ماندگی فاحش از حیث ساخت دولت یکی از دلیل های اساسی وابستگی های نهان و آشکار اقتصادی و سیاسی جنوب به شمال است.

بدین مناسب تحول دولت در جنوب بدون برانگیختن جامعه مدنی ممکن نیست. زیرا دولت در این کشورها چونان دستگاهی است که جامعه را استعمار می کند. بدیهی است که تنها با پویایی جامعه مدنی و استقلال آن در برابر دولت می توان به این استعمار پایان داد. از سوی دیگر، جامعه مدنی به مفهوم پرچم آزادی، دموکراسی، آزادی مطبوعات، گردهم آیی، مشارکت در قدرت و پلورالیسم سیاسی و دولت دموکراتیک حقوقی بدون جوشش و برآمد جنبش های آگاهانه توده ای تحقق نمی یابد. از این رو، نمی توان آن را به عنوان امری دیکته شده از بالا تلقی کرد. اگر در موردهایی این گونه جلوه کند، سبب ها و انگیزه های آن از پایین دیکته می شود و این درست رابطه ظرف مسدود و مطروف مایع در غلیان را در ذهن تداعی می کند که اگر به موقع چاره اندیشی نشود، مطروف جوشان ظرف را می شکافد و از آن بیرون می زند. در این جنگ به سبب این که به طور ویژه به این مطلب خاص اختصاص ندارد، درباره آن بحث گسترده به عمل نمی آید و تنها مؤلفه های اساسی دو مقوله موصوف بررسی می گردد.

آزادی و دموکراسی که پرچم جامعه مدنی برای شکوفایی و بالیدن آن به معنی خاص واژگان است، مانند دولت شکل ها و مرتبه های گوناگون را پشت سر گذاشته است. آن چه بشریت در زمینه تکون و تحول آزادی و دموکراسی تاکنون بدست آورده تنها در غرب بر اثر پیش افتادگی های ذهنی و عینی این جامعه ها به فهم و آزمون و عمل درآمده و بدین مناسبت در قیاس با جامعه های عقب مانده دستاورد بی بدیل و بزرگی برای پیشرفت معنوی بشریت در گسستن بندهای تاریک اندیشی و واپس گرایی به شمار می رود. متأسفانه شرق و به طور کلی جنوب با وجود برخورداری از یک فرهنگ غنی و باستانی از این قافله عقب مانده است و اگر از برخی نهادها و مؤلفه های خاص دموکراسی چون مجلس، قانون اساسی و غیره استفاده می کند، در عمل از داشتن ساختار سیاسی متناسب با این مؤلفه ها بی بهره است.

در حال حاضر مبارزه پیرامون آزادی و دموکراسی در دو عرصه کاملاً متفاوت جریان دارد. چنان که در غرب که دیری است زیستن در فضای آزاد و دموکراسی لیبرالی را از سر گذرانیده برای ژرفش و فرا رفت از آن به برتری دادن اصول دموکراتیک بر اصول لیبرالی درنگ دارد. زیرا آزادی لیبرالی مبتنی بر برابری حقوق است، حال که آن آزادی دموکراتیک به برابری قدرت و اختیارها تکیه دارد. اما در جنوب وضع به گونه دیگر است. به طور کلی در این بخش از جهان که پرشمارترین توده مردم و گسترده ترین وسعت سیاره ما را در بر می گیرد، بشریت از نعمت آزادی و دموکراسی به معنی خاص آن بی بهره است. مهم ترین مانع برای دست یابی به دموکراسی و آزادی در جنوب عامل های ترمز کننده داخلی است که به وسیله عامل های سلطه جوی خارجی تقویت می شود. در وضعیت کنونی که لیبرالیسم نو خطری جدی برای تمدن و فرهنگ و اصول آزادی و دموکراسی در سراسر جهان است، مبارزه در راه تأمین حقوق بشر به مبارزه عمومی مردم جهان تبدیل شده است. بدیهی است که این وظیفه خطیر را جنبش های اجتماعی ملی و بین المللی بر عهده دارند. البته در این جنگ تنها نمونه هایی از این جنبش ها در جنوب مورد بررسی قرار گرفته است.

یکی دیگر از بحث‌های ویژه که در این جنگ مطرح شده، مسئله مفهوم عمومی انسان و موضوع برابری و نابرابری از منظر لیبرالیسم و نقد سوسیالیستی است. این بحث به ندرت در فرهنگ سیاسی کشور ما بازتاب یافته و در نتیجه آن دید روشنی نسبت به عدالت اجتماعی که همه مدعی آن هستند، وجود ندارد. از این رو، سزااست که علاقمندان با دقت علمی و فلسفی به این مهم بپردازند تا وجه افتراق و اتفاق دیدگاه‌ها پیرامون این مقوله مشخص گردد.

به هر رو امید است که این جنگ با همه کاستی‌ها سهم ناچیزش را در این زمینه ادا کند.